



جایگاه حدیث در علم نحو عربی

دکتر باقر قربانی زرین^۱

(صفحه: ۸۱ - ۹۸)

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۱/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۰/۱/۲۰

چکیده

علم نحو عربی بر اصولی مبتنی است و از آبشخورهایی سیراب می‌گردد: آیات قرآن کریم، شعر و نثر اصیل عرب. در این میان پرسشی به ذهن خطور می‌کند که احادیث پیامبر اکرم(ص) چه جایگاهی در علم نحو دارند؟ پیامبری که همگان بر فصاحتش اذعان دارند. پس از فوت پیامبر اکرم(ص) کتابت حدیث به دستور خلفا منع شد و خدشه ای جبران ناپذیر در عرصه علم حدیث پدیدار شد. بسیاری از سخنان پیامبر نقل به معنا شد و حجیت لفظی خود را برای استدلال های نحوی از دست داد. در این نوشتار پس از بررسی مباحث نظری احتجاج به حدیث در نحو به نمونه هایی از احادیث در نخستین کتاب های نحوی بر جای مانده اشارت رفته است.

کلید واژه ها: حدیث، کتاب حدیث، نحو، نحویان نخستین، استدلال های نحوی.

۱. دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، گروه زبان و ادبیات عرب، تهران، ایران.
ghorbaniz@yahoo.com

مقدمه (طرح مسأله)

در نظریه های نحوی و استدلال های نحویان نخستین در ادبیات عربی احتجاج به آیات قرآن کریم و کلام عرب بدوی، اعم از نظم و نثر، فراوان به چشم می خورد و می توان صدها مورد از آن را در آثار نحویان مشاهده نمود. اما آنچه که در این نوشتار بدان خواهیم پرداخت بحث جایگاه احادیث در مباحث نحوی است. با دقت در آثار برجای مانده از نحویان آغازین می توان به این نکته پی برد که آنان در استشهاد به احادیث، جانب احتیاط را فروگذار نمی کردند و جز در موارد اندک بدان دست نمی یازیدند.

علت عدم رویکرد به حدیث در مباحث نحوی

آیا سخنان پیامبر اکرم (ص) به دور از فصاحت بوده است؟ پیامبری که «أَفْصَحُ الْعَرَبِ» (صدوق، ۳۲۰؛ مفید، ۱۸۷) و «أَفْصَحُ الْخَلْقِ عَلَى الْإِطْلَاقِ» و «أَفْصَحُ مَنْ نَطَقَ بِالضَّادِ» (سیوطی، المزهَر، ۲۰۹/۱) لقب یافته و به دور از هرگونه اشتباه و لغزش در گفتار بوده (ابوالطیب لغوی، ۱۹) چرا سخنانش در مسائل نحوی کمتر مورد استفاده قرار گرفته است؟ جاحظ، که از بزرگترین سخن سنجان و ادیبان عرب است، پس از نقل خطبه ها و سخنانی از آن حضرت (رک: البیان و التبیین، ۳۹-۱۵/۲) ایجاز آن سخنان را اعجاز گونه بر می شمرد و از حیث سودمندی، موزون بودن واژگان و جملات، تناسب الفاظ و روشنی عبارات و در یک کلام رسایی و فصاحت، بی نظیر می داند. شریف رضی نیز در کتاب ارزشمند «المجازات النبویة» وجوه بلاغی ۳۶۱ سخن پیامبر اکرم (ص) را بازگو می کند و در موارد متعددی اعلام می کند که نظیر این تعبیرها در سخن عرب یافت نمی

جایگاه حدیث در علم نحو عربی ۸۳

شود (۴۴۶-۴۴۹) و از این روست که بزرگان ادبیات فارسی نیز در برابر دانش و بیان پیامبر بال خضوع بگسترده و تعبیرهایی زیبا بر زبان رانده اند. شیخ اجل سعدی (ص ۷۱۱) فرموده:

زبان را در کش ای سعدی ز شرح علم او گفتن

تو در علمش چه دانی باش تا فردا عَلم گردد

مولوی (دفتر اول، بیت ۲۰۰۴) نیز گفته:

آن نمک کزوی محمد املح است زان حدیث بانمک او افصح است

و خواجوی کرمانی (ص ۷) نیز در «نعت حضرت پیغامبر خاتم» نیکو سروده است:

یوسف مصر «انا املح» تویی مهدی مهد «انا افصح» تویی

به تعبیر نولدکه (۸۱-۸۲) روایات و حکایت هایی که از سیره پیامبر اکرم و اصحاب ایشان موجود است و هم چنین اخبار جنگ ها، چه در دوره جاهلیت و چه در صدر اسلام، نمونه واقعی نثر عربی محسوب می گردند، و از این جهت می توانند تصویری روشن از زبان عربی در آن دوران به ما نشان دهند.

بنابراین دلیل عدم مراجعه به احادیث نبوی را درمسائل نحوی در جایی دگر باید جست. پس از رحلت حضرت رسول (ص) با بیان چند حدیث جعلی از قول ایشان (رک: ابن عبدالبر، ۱۰۷-۱۱۷) نقل، تدوین و کتابت حدیث گناهی بزرگ شمرده شد، با این بهانه که اگر احادیث نبوی نوشته شوند با قرآن کریم مخلوط شده و کتاب خدا از خطر مصون نخواهد ماند. غافل از آن که قرآن کریم از هنگام نزول تا به امروز حافظانی داشته و افزون بر کتابت به دست کاتبان وحی، سینه به سینه نیز در طول قرن ها نقل شده و به دست ما رسیده است و این تحقق وعده الهی است که: **أَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَأَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ** (الحجر، ۹) دیگر دلیل منع نقل حدیث آن بود که مبدا اختلاف در میان مسلمانان پدید آید (رک: دارمی، ۸۵؛ ذهبی، ۲/۱-۳)

شگفتا! قرآن کریم مردمان را فرمان داده که برای رفع اختلاف، خدا و رسول را محور و معیار قرار دهند از جمله: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا** (النساء، ۵۹).

پس چگونه نقل احادیث پیامبر(ص) منشأ اختلاف تواند بود؟ آری نقل احادیث، جایگاه والای اهل بیت علیهم السلام به ویژه امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) را تبیین می کرد و این امر بر مذاق دستگاه خلافت خوش نمی آمد (برای تفصیل رک: شهرستانی، ۵۷). لذا خلیفه اول فرمان داد که ۵۰۰ حدیث پیامبر را که نزد دخترش عایشه بود آتش زنند (ذهبی، ۵/۱) و خلیفه دوم نیز فرمان داد که علاوه بر سوزاندن احادیث نوشته شده (رک: ابوری، ۴۷) ابن مسعود، ابوالدرداء و ابومسعود انصاری را به دلیل نقل احادیث نبوی به زندان بیافکنند (ذهبی، ۷/۱). جالب آن که معاویه نیز همین سیاست را دنبال می کرد (همانجا).

از دیگر دلایل منع کتابت حدیث که ابن عبدالبر (ص ۱۱۵) بدان اشاره کرده آن است که در صورت کتابت به نوشته ها اتکا می شد و حافظه ها ضعیف می گشت!! آدمی به یاد ضرب المثل «الغریقُ يَتَشَبَّثُ بِكُلِّ حَشِيشٍ» (دهخدا، ۲۶۴/۱) می افتد. عجیب آن که در زمان زندگانی پیامبر اکرم (ص) نیز برخی سران قریش به کتابت حدیث نبوی اعتراض می کردند. نمونه آن واقعه ای است که عبدالله بن عمرو نقل می کند که من هر چیزی را که از پیامبر می شنیدم می نوشتم تا به خاطر بسپارم. قریشیان مرا از این کار نهی کردند و گفتند پیامبر هم انسانی است که خشمگین و خشنود می گردد [ممکن است مطلبی ناحق بر زبان راند] من پس از شنیدن این سخن، نوشتن احادیث را فروگذاردم تا این که مطلب را با شخص پیامبر در میان گذاشتم. ایشان با اشاره به دهان خود فرمودند: بنویس! سوگند به آن کس که جانم در دست اوست از این دهان جز حق و حقیقت چیزی برون نمی

آید (دارمی، ۱۲۵). طرفه آن که در بسیاری از منابع اهل سنت احادیثی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده مبنی بر تجویز و اباحه کتابت حدیث (برای نمونه رک: همو، ۱۲۵-۱۲۹؛ سیوطی، *تدریب الراوی*، ۶۴-۷۴) خلیفه اموی، عمر بن عبدالعزیز (د. ۱۰۱ ق) نیز به عالمان و مردمان مدینه فرمان داد تا احادیث نبوی را بنویسند تا از بین نروند (دارمی، ۱۲۶). ولی به دلیل آن که کتابت و تدوین احادیث در سده دوم هجری صورت پذیرفت بسیاری از احادیث مدون در مجموعه های اهل سنت "نقل به معنا" شده و الفاظ معجز گونه پیامبر اکرم (ص) به الفاظی دیگر تبدیل شده بودند. از دیگر سو برخی راویان نیز عجم و موگد بودند و عربی را نیک نمی دانستند (سیوطی، *همع الهوامع*، ۱۰۵/۱) و در گفتارشان "لحن" [= خطای نحوی، اشتباه در اعراب] به چشم می خورد و در احادیثی که نقل به معنا شده بودند این لحن هویدا بود و این در حالی بود که پیامبر اکرم (ص) خود در چند مورد فرموده بود که لحن ها اصلاح گردند: شخصی نزد حضرت رسول (ص) جمله ای را اشتباه بیان کرد پیامبر فرمود: *أرشدوا أخطأکم*. برادر خود را راهنمایی کنید [تا دچار خطا نشود] (ابوالطیب لغوی، ۱۹؛ سیوطی، *المزهر*، ۳۹۶/۲؛ متقی هندی، ۵۴۰/۱). عبارت «أَعْرَبُوا الْقُرْآنَ» نیز از پیامبر اکرم وارد شده است (متقی هندی، همانجا).

با این همه به دلیل منع کتابت حدیث در صدر اسلام الفاظ سخنان پیامبر تغییر یافت و همین امر موجب شد نحویان نخستین از گنجینه ای ارزشمند محروم گردند و جز در مواردی اندک (رک: دنباله مقاله) بدان دست نیازند و بدین شکل بود که نحو عربی دچار «خُسران مبین» شد و زیر بنای نحو، نقصان پذیرفت هر چند بعدها نحویان درصدد استدراک برآمدند که در ادامه مقاله بدان خواهیم پرداخت. اما توفیق آنان در این زمینه نسبی بود و به کمال مطلوب نرسید.

در باره آن دسته از سخنان پیامبر اکرم (ص) که نقل به معنا شده و لحن بدانها ره یافته بود نیز دو گونه برخورد می شد. برخی سخن را به همان شکل ملحون ادا

و بیان می کردند از جمله ابومعمر عبدالله بن سخبره ازدی کوفی (قرن اول هجری، رک: جاحظ، ۲/۲۱۰) و ابن سیرین (یاقوت حموی، ۱/۲۳) ولی بیشتر محدثان «لحن» در حدیث را بر نمی تافتند و آن را اصلاح می کردند. از جمله اعمش، شعبی، اصمعی و ابن طبری (رک: همو، ۱/۲۳، ۲۸؛ ابن حجر عسقلانی، ۱/۷۰). شعبی حتی اجازه می داد احادیثی که با لغت عامیانه نقل شده اند به لغت فصیح تغییر یابند (فوک، ۷۲).

محدث و منتقد بزرگ علی بن عبدالله مدینی (د. ۲۳۴ ق) نسبت به لحن در سخنان دیگران حساس نبود. مگر جایی که سخن منسوب به پیامبر باشد در این صورت آن را اصلاح می کرد (ابوالطیب لغوی، همانجا؛ سیوطی، همان، ۲/۳۹۷). اصمعی و حماد بن سلمه بصری نیز گفتارهای جالبی دارند. اصمعی می گفت: از آنجا که پیامبر (ص) لحن در گفتار نداشت اگر کسی سخن پیامبر را با «لحن» روایت کند و آن را اشتباه ادا نماید از کسانی است که بر پیامبر دروغ بسته و جایگاهش آتش خواهد بود (یاقوت حموی، ۱/۲۹). حماد بن سلمه نیز می گفت: مثل کسی که به دنبال حدیث باشد ولی نحو نداند مثل چارپایی است که توبره ای دارد خالی از گاه و جو! (همان، ۳/۱۱۹۹) وی همچنین می گفت: هر آن کس که حدیث مرا با لحن نقل کند بر من دروغ بسته است (سیرافی، ۳۴).

نحویان نیز در موضوع استفاده از احادیث نبوی و استشهاد بدانها در مباحث نحوی به سه گروه تقسیم می شدند:

الف) کسانی که قائل بودند احادیث به دلیل «نقل به معنا شدن» قابل استناد نیستند از دیگر سو راویان احادیث نیز «اعاجم» بودند و لحن در گفتارشان به چشم می خورد از این رو بزرگان علم نحو چه بصریان مانند ابوعمر و بن علاء، عیسی بن عمر، خلیل بن احمد و سیبویه و چه کوفیان مانند کسائی، فراء، علی بن مبارک احمر و هشام ضریر به حدیث، استشهاد نمی جستند و متأخران نیز در این زمینه از

متقدمان پیروی می کردند (سیوطی، الاقتراح، ۲۳-۲۶؛ همو، همع الهوامع، ۱/۱۰۵؛ بغدادی، ۲۳/۱، ۲۵) به گفته یاسری (۱۸۶-۱۸۸) از آنجا که پیش از تدوین حدیث به سند آن توجه نمی شد و بسیاری از روایات تا پیش از عصر تدوین به طور شفاهی نقل می شدند و اهتمام محدثان نیز بیشتر به مضامین و مفاهیم روایات بود تا الفاظ آنها، لذا نحویان جز در مواردی اندک بدانها استشهاد نمی کردند. ولی کلام عرب بدوی، هر چند گوینده اش ناشناس بود، از جهت زبان شناسی ارزشمند و قابل استشهاد بود. دیگر دلیل آن بود که تدوین و کتابت حدیث از سده دوم هجری آغاز شد از این رو نحویان بصری و کوفی بدان استشهاد نمی جستند (رک: ضیف، ۸۰). وجود برخی احادیث جعلی نیز کار را برای نحویان دشوار می ساخت و مانعی بزرگ پیش پای آنان به شمار می رفت (حدیثی، ۱۵-۱۶).

ب) گروهی که نه قائل به منع مطلق استفاده از احادیث بودند و نه قائل به جواز مطلق. به نظر اینان اگر معلوم شود که الفاظ احادیث از آن رسول خداست می توان بدانها استشهاد کرد. از زمره آنان ابو الحسن شاطبی (د. ۷۹۰ق) و برخی دیگر بودند (رک: سیوطی، الاقتراح، ۲۳؛ بغدادی، ۲۶/۱؛ برای تفصیل دیدگاه ها رک: شعبان صالح، ۶۷).

ج) قائلان به جواز استشهاد به احادیث نبوی در مباحث نحوی. ابن صلاح (د. ۶۴۳ق) در مقدمه معروف خود (۳۳۰-۳۳۳) درباره نقل به معنا و سماع احادیث بحث کرده و نظر موافقان و مخالفان را آورده و نظر موافق خود را نیز اعلام کرده است. به تعبیر وی محدثان بزرگی چون ابن مسعود، ابوالدرداء و انس با وجود آن که استادان زبان عربی بودند به هنگام نقل به معنا از عبارتهایی همچون «نحو هذا» و «ما أشبه ذلك» استفاده می کردند و بزرگانی همچون ابن فارس، ابن سیده و ابن جنی نیز استشهاد به احادیث را صحیح می دانستند. زیرا معتقد بودند که احادیث در زمانی تدوین شده بودند که زبان عربی هنوز اصالت

خود را از دست نداده و فاسد نشده بود. ابن نحّاس (د. ۳۳۸ ق) نیز در کتاب خود اعراب القرآن ۱۶۷ حدیث را شاهد مثال برای مباحث نحوی آورده است (رک: مقدمه اعراب القرآن، ۸۲/۱-۸۳).

به گفته بغدادی (۲۳/۱) درباره «نقل به معنا» برخی پاسخ داده اند که این کار پیش از تدوین کتب حدیث بوده و در نهایت، الفاظی به دیگر الفاظ تبدیل شده اند و از آنجا که «یقین» در این زمینه شرط نیست و «ظن» کافی است می توان به احادیث اعتماد کرد. ضمناً عدم استشهاد به حدیث نیز دلیل نادرستی آن نمی تواند بود، لذا بزرگانی همچون ابن خروف، ابن مالک، دمامینی و رضی الدین استرآبادی و متأخران از آنان همچون ابن ناظم، ابن هشام، اشمونی و دیگران به احادیث استشهاد نحوی می کردند و توجیه آنان این بود که اختلاف در بحث نقل به معنا در جایی است که احادیث تدوین نشده باشند و احادیث مدون در کتب حدیث از اعتبار بیشتری برخوردارند. به علاوه عبارتهای مختلف احادیث در یک زمینه حتماً دلیل نقل به معنا بودن آنها نیست. زیرا حضرت رسول (ص) در مکان های گوناگون مورد پرسش قرار می گرفت و هر بار با الفاظی دیگر پاسخ می داد و مفهوم این امر نقل به معنای احادیث نیست (برای تفصیل رک: شعبان صالح، ۶۸-۷۰).

لذا پیشینیان در عدم توجه کافی به احادیث خطا کردند. زیرا محدثان افرادی متشرّع بودند و قابل اعتماد. ناقلان به معنا نیز عرب بودند و اهل زبان و تعداد اندکی از آنان از «موالیان» بودند و بسیار بعید است که آنان نیز تصرفی در احادیث کرده باشند (مخزومی، ۵۸-۵۹) و اگر قرار بود به نقل راویان عجم اعتنایی نشود باید در نقل اشعار و متون نثر نیز اعتنایی نمی شد و حال آن که در این موارد به روایت آنان اعتماد شده است. به علاوه راویان عجم دانش خود را به اثبات رسانده بودند و یونس بن حبیب و خلیل بن احمد، استادانی عجم چونان ابوعلی اسواری و ایوب سختیانی داشتند (شعبان صالح، ۷۰-۷۱). بنابراین ملاحظات بود

که مجمع اللغة العربية در قاهره رسماً اعلام کرد که می توان به احادیثی که در کتب معتبر حدیث است در مسائل نحوی استشهاد جست (رک: همو، ۷۲؛ برای تفصیل دیدگاه های مجوزان استشهاد به حدیث رک: حدیثی، ۳۶۷-۴۲۲).

طرفه آن که ابن مالک مباحث و مشکلات نحوی صحیح بخاری را در کتابی گرد آورد با عنوان *شواهد التوضیح و التصحیح لمشکلات الجامع الصحیح*.

از جمله در بحث الحاق «أن» به خبر «كاد» (ابن مالک، *شواهد التوضیح*، ۱۶۰) در احادیثی همچون: «كادالقرآن یكون كُفراً یا كاد الحكيم أن یكون نبياً» (سیوطی، *جامع الأحادیث*، ۲۵/۵) و در بحث از حدیث «يَتَعاقَبُونَ فَيَكُم مَلَائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَ مَلَائِكَةٌ بِالنَّهَارِ» (بخاری، ۱۰۵/۱) از مثال معروف «أَكَلُونِي الْبَرَاغِيثُ» که نحویان بدان تمسک می جویند بحث کرده است (ابن مالک، همان، ۲۴۷؛ برای تفصیل رک: فهرس شواهد الحدیث النبوی در شواهد التوضیح، ۳۰۱-۳۰۳). ابن مالک در دیگر اثر خود شرح *التسهیل* فراوان به احادیث استشهاد کرده است. از جمله در بحث از خبرکان (*شرح التسهیل*، ۱۵۴/۱) که آیا می تواند ضمیر متصل باشد یا نه؟ به حدیث «إِنْ يَكُنْهَ فُلَانٌ تُسَلِّطَ عَلَيْهِ وَ إِنْ لَا يَكُنْهَ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ» (بخاری، ۲۳۴/۱) و در بحث ابتدای به نکره (*شرح التسهیل*، ۲۹۱/۱) به حدیث «أَمْرٌ بِمَعْرُوفٍ صَدَقَهُ وَ نَهْيٌ عَنِ مَنكَرٍ صَدَقَهُ» (احمدبن حنبل، ۱۶۷/۵) و حدیث «خَمْسُ صَلَوَاتٍ كَتَبَهُنَّ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ» (مسلم نیشابوری، ۴۱/۱) و در بحث از لانی جنس (*شرح التسهیل*، ۵۷/۲) به حدیث «لَا عَدْوَى وَ لَا طَيْرَهُ» (احمدبن حنبل، ۱۷۴/۱، ۱۸۰) استشهاد کرده است. از این رو صفدی (۳۵۹/۳-۳۶۰) و سیوطی (بغیة الوعاة، ۱۳۴/۱) ابن مالک را «فردی بسیار مطلع از احادیث» معرفی کرده و گفته اند که اگر ابن مالک در مباحث نحوی شاهی از قرآن کریم نمی یافت به احادیث روی می آورد و اگر در احادیث نیز شاهی نمی یافت آنگاه به اشعار عرب مراجعه می کرد.

در این قسمت از مقاله برای تکمیل بحث، مواردی را که از احادیث در استدلال‌های نحوی استفاده شده در چند منبع مهم و دست اول به ترتیب تاریخی ذکر می‌کنیم تا آماری نیز به دست داده باشیم:

الف) کتاب‌های دستوری:

I. *الکتاب سیبویه* (د. ۱۸۰ ق).

۱. در بحث از باب تنازع (۷۴/۱) حدیث نبوی «نَخَلْعُ وَ نَتْرُكُ مَنْ يَفْجُرُكُ» (مجلسی، ۴۵۲/۹۷) را آورده است.

۲. در باب اضمار یا اظهار فعل (۲۵۸/۱) حدیث «النَّاسُ مَجْزِيُونَ بِأَعْمَالِهِمْ إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ» آمده است.

۳. در بحث نصب مصدر به فعل مقدر (۳۲۷/۱) حدیث «سُبُوْحُ قَدُوْسٍ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوْحِ» (احمدبن حنبل، ۳۵/۶) آمده است.

۴. آن گاه که فاعل اسم تفضیل اسم ظاهر باشد (سیبویه، ۳۲/۲) حدیث «مَا مِنْ إِيَّامٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِيهَا الصُّوْمُ مِنْهُ فِي عَشْرِ ذِي الْحِجَّةِ» آمده است.

۵. در مبحث حال (سیبویه، ۸۰/۲) به حدیث «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ أَكَلْتُ كَمَا يَأْكُلُ الْعَبْدُ وَ شَارِبًا كَمَا يَشْرَبُ الْعَبْدُ» استشهاد شده است.

۶. در بحث لانتفی جنس و عطف به محل اسم آن (سیبویه، ۲۹۲/۲) به حدیث «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (صدوق، ۲۱، ۱۳۹) استشهاد شده است.

۷. در بحث از ضمیر فصل (سیبویه، ۳۹۳/۲) به حدیث مشهور «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَدَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ هُمَا اللَّذَانِ يَهُودَانِهِ وَ يُنْصَرَانِهِ» (احمدبن حنبل، ۳۴۶/۲) استشهاد شده است. این حدیث از احادیثی است که نحویان، بسیار بدان استشهاد کرده و آن را مورد بحث قرار داده اند (برای ترکیب‌های گوناگون آن رک: رضی الدین استرآبادی، ۴۳۶/۲).

۸. در مبحث حکایت و نقل افعال به حالت‌های اسمی (سیبویه، ۲۶۸/۳) به

حدیث «إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ عَنْ قِيلٍ وَقَالَ يَا عَنْ قِيلٍ وَقَالَ» (صدوق، ۲۷۹) استشهاد شده است. شیخ صدوق (همانجا) وجوه مختلف حدیث را توضیح داده است.

۹. در تبدیل وزن فَعَلَ به فَعَلَ (سیبویه، ۱۱۶/۴) به واژه «نعمت» در حدیث «مَنْ تَوَضَّأَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِيهَا وَنِعْمَتٌ وَمَنْ اغْتَسَلَ فَاغْتَسَلَ أَفْضَلُ» (ترمذی، ۳۶۹/۲) استشهاد شده است.

نکته مهم در احادیث *الکتاب سیبویه* آن است که هفت حدیث از احادیث بالا برای تأسیس قاعده نحوی آمده نه برای تأکید مباحث منقول در مباحث نحوی (شعبان صالح، ۶۰).

II. المقتضب ابوالعباس مبرّد (د. ۲۸۵ ق).

در این کتاب (۲۵۰/۳، ۳۱۱/۴) به موارد شماره ۴ و ۵ *الکتاب سیبویه* اشاره شده است. ولی مبرّد در «باب اللفظ بالحروف» (۳۴/۱) به سخنی از امیرالمؤمنین علی (ع): «العین وكاء السه» (نهج البلاغه، ۷۰۰) استشهاد کرده است.

III. کتاب اللامات ابوالقاسم عبدالرحمان بن اسحاق زجاجی (د. ۳۳۷ ق).

۱. در آوردن لام امر بر سر فعل مخاطب (زجاجی، ۹۲-۹۳) به حدیث «لِتَأْخُذُوا مَصَافِكُمْ» (فراء، ۴۷۰/۱) استشهاد کرده است.

۲. بحث از قیل و قال یا قیل و قال (زجاجی، ۵۶) که پیش تر در بحث از *الکتاب سیبویه*، شماره ۸ بدان اشاره شد.

IV. المفصل فی النحو جار الله زمخشری (د. ۵۳۸ ق) و شرح آن از ابن

یعیش نحوی (د. ۶۴۳ ق).

۱. در بحث از حال مؤکده (زمخشری، ۲۹؛ ابن یعیش، ۶۵/۲) به حدیث «أَكْلًا

کما يأکل العبد» که در *الکتاب سیبویه*، شماره ۵ آمده بود اشاره شده است.

۲. در بحث از مرکبات (زمخشری، ۷۱؛ ابن یعیش، ۱۲۲/۴) به حدیث «أَفْعَل

هذا بادیء بادیء» استشهاد شده است.

V. الانصاف عبدالرحمان ابن انباری (د. ۵۷۷ ق).

در کتاب الانصاف (۸۷/۱، ۵۵۲/۲، ۵۲۵) شماره های ۸، ۱/الکتاب سیبویه و شماره ۱ زجاجی، که در بالا بدانها اشاره شد، آمده است. ابن انباری (الانصاف، ۷۱۹/۲) در بحث از باب اختصاص به حدیث «سلمانٌ منّا أهلَ البیتِ» (کشی، ۱۵) استشهاد کرده است.

VI. الايضاح فی شرح المفصل ابن حاجب (د. ۶۴۶ ق).

۱. در مبحث آوردن «ات» در جمع منتهی الجموع (ابن حاجب، ۱۳۹/۱) به حدیث نبوی «إنکن صواحبُ یوسفَ» (احمد بن حنبل، ۴۱۲/۴) استشهاد کرده است.
۲. در تشبیه حرف «ما» به «أن» در عمل نصیبی (ابن حاجب، ۲۳۴/۲) به حدیث «کما تکنونوا یوئی علیکم» استشهاد شده است.

VII. شرح الکافیة رضی الدین استر آبادی (د. ۶۸۶ ق).

در این کتاب ارزشمند نحوی فراوان به احادیث نبوی (ص) (رک: استر آبادی، ۴۷/۵-۴۵/۵ فهرست احادیث نبوی) و روایات امیرالمؤمنین علی (ع) (همان، ۴۷/۵-۴۹ فهرست روایات حضرت علی (ع)) استشهاد شده است. به گفته یوهان فوک (ص ۲۲۷) رضی الدین استر آبادی با استشهاد فراوان به احادیث نبوی (ص) و همچنین روایات اهل بیت [علیهم السلام] تحولی تعیین کننده و سرنوشت ساز در ادبیات عربی پدید آورد.

ب) کتاب های تفسیر:

I. معانی القرآن یحیی بن زیاد فراء (د. ۲۰۷ ق).

۱. در بحث از بناء «الآن» (فراء، ۴۶۸/۱ - ۴۶۹) در آیه شریفه «الآن و قدکنتم به تستعجلون» (یونس، ۵۱) به حدیث مطرح شده در الکتاب سیبویه، شماره ۸: «ینهاکم عن قیل و قال» استشهاد شده است.
۲. در بحث از آیه شریفه «فبذلک فلیفرحوا» (یونس، ۵۸) فراء (۴۶۹/۱) گفته

جایگاه حدیث در علم نحو عربی ۹۳

که اُبیّ آیه را «فأفرحوا» قرائت کرده است وی سپس در توجیه این قرائت به حدیثی از پیامبر اکرم (ص) استشهاد کرده است که:

«لتأخذوا مصافکم» و گفته که در این حدیث «لتأخذوا» به معنی «خذوا» و امر مخاطب است (برای تفصیل استشهادهای فراء به حدیث در لغت، صرف و نحو رک: مختار دیره، ۱۸۵-۱۸۸).

II. البحر المحيط ابو حیان اندلسی (د. ۷۴۵ ق).

۱. در بحث از آیه شریفه «یتخافتون بینهم إن لیتئم الاعشرا» (طه، ۱۰۳) ابو حیان اندلسی (۲۷۹/۶) گفته که ممکن است مراد «عشر لیل» یا «عشرة أيام» باشد. زیرا وقتی معدود حذف می شود گاه خود عدد هم بدون «ة» می آید مانند حدیث نبوی: «ثم أتبعه بست من سؤال» که مراد «سته أيام» بوده و «ست» به شکل مذکر و بدون «ة» آمده است.

ج) کتاب های قرائت

I. الحجة للقراء السبعة ابو علی فارسی (د. ۳۷۷ ق).

۱. در بحث از واژه قرآنی «طهور» که گاه اسم است و گاه صفت، ابو علی فارسی (۴۳۹/۱-۴۴۰) به دو حدیث نبوی استشهاد کرده است:

۱/۱ طهورُ إناءٌ أحدکم کذا واژه طهور در این جا اسم است.

۱/۲ هو الطهورُ ماءٌ، واژه طهور در این جا وصف است و ماءٌ فاعل آن.

۲. در ذیل آیه شریفه «قالت اليهود» (البقرة، ۱۱۳) ابو علی فارسی (۱۸۰/۲) گفته که کلمه «یهود» در این آیه جمع «یهودی» است و گرنه «ال» بر آن وارد نمی شد. در احادیث هر جا «یهود» اسم قبیله ای باشد بدون «ال» آمده است مانند حدیث قسامه: تقسم یهود.

۳. در جایی که فعل، اسم قرار داده شود ابو علی فارسی (۲۷۷/۲) به حدیث نبوی «ینهاکم عن قیل و قال» استشهاد کرده است که پیش تر در بحث از الکتاب

سیبویه بحث آن گذشت.

II. *المحتسب فی تبیین وجوه شواذ القراءات و الايضاح عنها* ابن جنی (د. ۳۹۲ ق).
وی در بحث از آیه شریفه «و أما الغلامُ فكان أبواه مؤمنین» (الکھف، ۸۰) آورده (ابن جنی، ۳۳/۲) که ابوسعید خدری آیه را به رفع «مؤمنان» قرائت کرده و اسم کان را ضمیر مستتر و جمله بعد را خبر کان قرار داده است وی برای توجیه نحوی این ترکیب به حدیث مشهور نبوی «کلُّ مولودٍ یولدُ علی الفطرةِ حتی یكون أبواه هما اللذان یهودانه و ینصرانه»، که پیش تر در بحث از *الکتاب* سیبویه بدان اشاره شد، استشهاد جسته است.

د) مجموعه ها

I. *کتاب الکتاب* ابن درستویه (د. ۳۴۷ ق).

در تقدیم «علیک» بر «السلام» به روایتی از پیامبر اکرم (ص) استشهاد کرده است: فردی به پیامبر «علیک السلام» گفت، پیامبر فرمود: علیک السلام در تحیت مردگان گفته می شود، اگر خواستی به کسی درود فرستی بگو: السلام علیک (ابن درستویه، ۱۳۹).

II. *البلغة فی الفرق بین المذکر و المؤنث* ابن انباری (د. ۵۷۷ ق).

در بحث از تأنیث دو واژه «أذن» و «اصبع» به دو حدیث نبوی استشهاد کرده است (ابن انباری، *البلغة*، ۶۵-۶۶، ۶۹).

III. *الأمالی* ابو القاسم عبدالرحمان سهیلی (د. ۵۸۱ ق).

این کتاب درباره مباحث نحوی در احادیث نبوی است و پاسخ های سهیلی است به پرسش های ابواسحاق ابن قرقول. از جمله در بحث اضافه صفت مشبیه به فاعلش به حدیث نبوی «أعور عینه الیمنی / الیسری» (احمد بن حنبل، ۲۲۱/۵) استشهاد جسته است (سهیلی، ۱۱۶-۱۱۷؛ برای دیگر احادیث این کتاب رک: بخش فهرست ها، ۱۴۳-۱۴۵).

نتیجه

همان گونه که مشاهده شد نحویان نخستین در مواردی معدود و اندک از سخنان پیامبر شاهد آورده اند. زیرا الفاظ احادیث را تغییر یافته می دیدند. البته این نقیصه در نزد پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام به چشم نمی خورد. زیرا احادیث نبوی از زبان امامان معصوم از خطا نقل شده اند و واسطه این احادیث و مردم، معصومان علیهم السلام می باشند و راست است که «أهلُ البیتِ أدری بما فی البیتِ» (دهخدا، ۳۱۷/۱). ولی از دیدگاه عالمان مکتب خلافت این ایراد منطقی می باشد که به دلیل نقل به معنای احادیث نبوی (ص) چندان نتوان بدانها در مباحث لغوی و ادبی استشهاد جست.

منابع

علاوه بر قرآن کریم؛

۱. ابن انباری، ابوالبرکات عبدالرحمان بن محمد، *الانصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین البصریین و الکوفیین*، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره، ۱۳۸۰ق/۱۹۶۱ م.
۲. همو، *البلغة فی الفرق بین المذکر و المؤنث*، به کوشش رمضان عبدالنواب، بیروت، ۱۹۷۰ م.
۳. ابن جنی، ابوالفتح عثمان، *المحتسب فی تبیین وجوه شواذ القراءات و الايضاح عنها*، به کوشش علی نجدی ناصف و عبدالفتاح اسماعیل شبلی، قاهره، ۱۳۸۹ق/۱۹۶۹ م.
۴. ابن حاجب، ابوعمر و عثمان، *الایضاح فی شرح المفصل*، به کوشش موسی بنای علیلی، عراق، ۱۹۸۲ م.
۵. ابن حجر عسقلانی، *تهذیب التهذیب*، به کوشش صدقی جمیل عطار، بیروت، ۱۹۹۵ م.
۶. ابن درستویه، عبدالله بن جعفر، *کتاب الکتاب*، به کوشش ابراهیم سامرائی و عبدالحسین فتلی، بیروت، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲ م.
۷. ابن صلاح، تقی الدین عثمان، *مقدمه ابن الصلاح و محاسن الاصطلاح*، به کوشش عائشة عبدالرحمان بنت الشاطی، قاهره، ۱۹۷۴ م.
۸. ابن عبدالبر، یوسف، *جامع بیان العلم و فضله*، قاهره، ۱۴۰۲ق/۱۹۸۲ م.
۹. ابن مالک، جمال الدین محمد بن عبدالله، *شرح التسهیل*، به کوشش عبدالرحمان سید و محمد بدوی مختون، ۱۴۱۰ق/۱۹۹۰ م؛ [بی جا].

- ٩٦ صحيفه مبین، شماره ٤٩، بهار و تابستان ١٣٩٠
١٠. همو، *شواهد التوضیح و التصحیح لمشكلات الجامع الصحیح*، به كوشش طه محسن، عراق، [بی تا].
١١. ابن نحاس، ابوجعفر احمد بن محمد، *إعراب القرآن*، به كوشش زهير غازي زاهد، بغداد، ١٣٩٧ ق/ ١٩٧٧ م.
١٢. ابن يعيش، موفق الدين، *شرح المفصل*، بيروت، عالم الكتب، [بی تا].
١٣. ابوحيان اندلسی، محمد بن يوسف، *تفسير البحر المحیط*، بيروت، ١٤٠٣ ق/ ١٩٨٣ م.
١٤. ابوریه، محمود، *أضواء على السنة المحمدية*، دارالمعارف، قاهره، [بی تا].
١٥. ابو علی فارسی، حسن، *الحجة للقراء السبعة*، به كوشش كامل مصطفى الهنداوی، بيروت، ١٤٢١ ق/ ٢٠٠١ م.
١٦. ابوالطيب لغوی، عبدالواحد، *مراتب النحویین*، به كوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، بيروت، ١٤٢٣ ق/ ٢٠٠٢ م.
١٧. احمد بن حنبل، *مسند الامام احمد بن حنبل*، دار صادر، بيروت، [بی تا].
١٨. بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، *صحیح*، دار إحياء الكتب العربية، قاهره، [بی تا].
١٩. بغدادی، عبدالقادر، *خزانة الأوب*، قاهره، ١٣٤٧ ق.
٢٠. ترمذی، محمد بن عیسی، *سنن*، استانبول، ١٤٠١ ق/ ١٩٨١ م.
٢١. جاحظ، عمرو بن بحر، *البيان والتبيين*، به كوشش عبدالسلام محمد هارون، دارالجیل، بيروت، [بی تا].
٢٢. حدیثی، خدیجه، *موقف النحاة من الاحتجاج بالحديث الشريف*، بغداد، ١٩٨١ م.
٢٣. خواجوی کرمانی، کمال الدین محمود بن علی، *روضه الانوار*، به كوشش سعید نیاز کرمانی، کرمان، ١٣٧٠ ش.
٢٤. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمان، *سنن*، استانبول، ١٤٠١ ق/ ١٩٨١ م.
٢٥. دهخدا، علی اکبر، *امثال و حکم*، تهران، ١٣٥٢ ش.
٢٦. ذهبی، شمس الدین محمد، *تذكرة الحفاظ*، حیدر آباد دکن، ١٩٥٦ م.
٢٧. رضی، شریف محمد، *المجازات النبوية*، به كوشش طه محمد الزینی، قاهره، [بی تا].
٢٨. رضی الدین استرآبادی، محمد، *شرح الرضى على الكافية*، به كوشش يوسف حسن عمر، قاریونس، ١٣٩٨ ق/ ١٩٧٨ م.
٢٩. زجاجی، عبدالرحمان، *كتاب اللامات*، به كوشش مازن مبارک، دمشق، ١٤٠٥ ق/ ١٩٨٥ م.
٣٠. زمخشری، محمود، *المفصل فی النحو*، به كوشش ج.پ. بروخ، نروژ، ١٨٧٩ م.
٣١. سعدی شیرازی، مصلح الدین، *کلیات*، به كوشش محمد علی فروغی، تهران، ١٣٦٣ ش.
٣٢. سهیلی، ابوالقاسم عبدالرحمان بن عبدالله، *امالی*، به كوشش محمد ابراهیم بنا، قاهره، ٢٠٠٢ م.
٣٣. سیبویه، عمرو بن عثمان، *الكتاب*، به كوشش عبدالسلام محمد هارون، بيروت، ١٤١١ ق/ ١٩٩١ م.
٣٤. سیرافی، حسن بن عبدالله، *اخبار النحویین البصریین*، به كوشش طه محمد زینی و محمد عبدالمنعم

جایگاه حدیث در علم نحو عربی ۹۷

خفاجی، قاهره، ۱۳۷۴ ق/ ۱۹۵۵ م.

۳۵. سیوطی، عبدالرحمان، *الافتراح فی علم أصول النحو*، به کوشش احمد صبحی فرات، استانبول، ۱۳۹۵ ق/ ۱۹۷۵ م.

۳۶. همو، *بغیة الوعاة*، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۸۴ ق/ ۱۹۶۴ م.

۳۷. همو، *تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی*، به کوشش عبدالوهاب عبداللطیف، قاهره، ۱۳۸۴ ق/ ۱۹۶۴ م.

۳۸. همو، *جامع الاحادیث*، به کوشش احمد عبدالجواد و عباس احمد صقر، دمشق، [بی تا].

۳۹. همو، *المزهر فی علوم اللغة و انواعها*، به کوشش محمد احمد جاد المولی و علی محمد بجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، [بی تا].

۴۰. همو، *همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی علم العربية*، به کوشش محمد بدر الدین نعسانی، مصر، چاپ افسست قم، ۱۴۰۵ ق.

۴۱. شعبان صالح، *مواقف النحاة من القراءات القرآنیة*، قاهره، ۲۰۰۵ م.

۴۲. شهرستانی، علی، *منع تدوین الحدیث، اسباب و نتائج*، بیروت، ۱۴۱۸ ق/ ۱۹۹۷ م.

۴۳. صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، *معانی الاخبار*، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، ۱۳۶۱ ش.

۴۴. صفدی، صلاح الدین خلیل، *الوافی بالوقایات*، به کوشش دیدرینگ، ویسبادن، ۱۹۷۴ م.

۴۵. ضیف، شوقی، *المدارس النحویة*، قاهره، ۱۹۷۲ م.

۴۶. فراء، یحیی بن زیاد، *معانی القرآن*، به کوشش احمد یوسف نجاتی و محمد علی نجار، قاهره، ۱۳۷۴ ق/ ۱۹۵۵ م.

۴۷. فوک، یوهان، *العربیة*، ترجمه و تحقیق عبدالحلم النجار، قاهره، ۱۳۷۰ ق/ ۱۹۵۱ م.

۴۸. کشی، محمد بن عمر، *اختیار معرفة الرجال*، به کوشش حسن مصطفوی، مشهد، ۱۳۴۸ ش.

۴۹. مبرّد، محمد بن یزید، *المقتضب*، به کوشش محمد عبدالخالق عظیمه، عالم الکتب، بیروت، [بی تا].

۵۰. متقی هندی، علی بن حسام الدین، *کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال*، حیدر آباد دکن، ۱۳۶۴ ق.

۵۱. مجلسی، محمد باقر، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۵۲. مختار دیره، احمد، *دراسة فی النحو الکوفی*، طرابلس، ۲۰۰۳ م.

۵۳. مخزومی، مهدی، *مدرسة الکوفة و منهجها فی دراسة اللغة و النحو*، بیروت، ۱۴۰۶ ق/ ۱۹۸۶ م.

۵۴. مسلم نیشابوری، صحیح، تونس، [بی تا].

۵۵. مفید، محمد بن محمد، *الاختصاص*، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، [بی تا].

۵۶. مولوی، جلال الدین محمد، *مثنوی*، به کوشش ر.آ. نیکلسون، تهران، ۱۳۶۶ ش.

۵۷. نولدکه، تئودور، *اللغات السامیة*، ترجمه رمضان عبدالتواب، قاهره، ۱۹۶۴ م.

۹۸ صحیفه مبین، شماره ۴۹، بهار و تابستان ۱۳۹۰

۵۸. *نهج البلاغه*، گزیده شریف رضی از سخنان امام علی (ع)، به کوشش صبحی صالح و فارس تبریزیان، قم ۱۴۱۹ ق.

۵۹. یاسری، علی مزهر، *الفکر النحوی عند العرب، أصوله و مناهجه*، بیروت، ۱۴۲۳ ق/۲۰۰۳ م.

۶۰. یاقوت، *معجم الأدباء*، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۹۹۳ م.

